

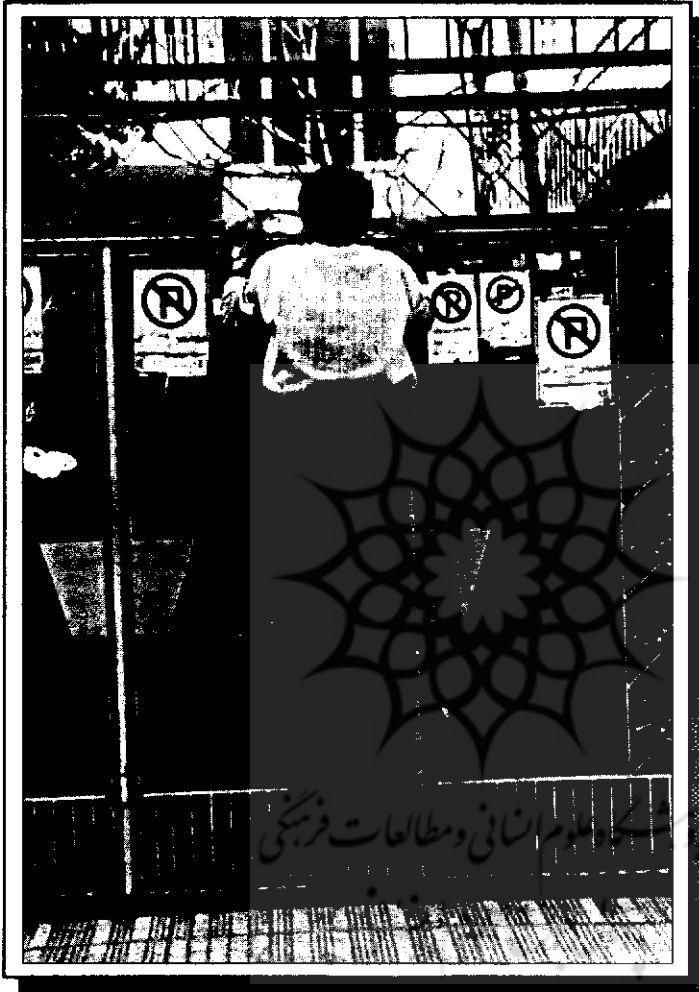
# «اصلاحات»، «ارزش‌ها» و «۳ قطب قدرت در ایران»

نوشته دکتر شاپور رواسانی

بنابه گزارش جراید، خانم «گیل لاپیداس» استاد دانشگاه برکلی و کارشناس امور شوروی سابق در سمینار یک روزه «ایران در هزاره سوم» که در دانشگاه استنفورد (آمریکا) برگزار شد در رابطه با بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران ابراز نظر گفته است که: «وضعیت ایران امروزی خیلی شبیه شوروی سابق در دوران گورباچف است. گورباچف می‌خواست هم پاپ باشد و هم لوتر. ولی این نقش دوگانه امکان‌پذیر نبود. خانم لاپیداس در توضیح مقصود خود گفت گورباچف می‌خواست بین اصلاحات و ارزش‌ها هماهنگی ایجاد کند و اصلاحات را همراه با ارزش‌ها دنبال کند...» (۱)

چنین مقایسه‌ها و داوری‌هایی درباره اوضاع کنونی ایران و وقایع در شوروی سابق در بسیاری از مطبوعات فارسی از دیدگاه‌های مختلف مطرح و ارزیابی شده است. نکته‌ای که نگارنده لازم می‌داند بدان اشاره کند این است که این شیوه تحلیل و داوری در باب اقدامات گورباچف و چنین مقایسه‌ای با شرایط اجتماعی و سیاسی ایران به طور عمده درست و مطابق با حقایق و داده‌های اجتماعی و تاریخی نیست.

اصولاً محدود کردن آنچه که در شوروی رخ داد به مسأله ارزش‌ها و اصلاحات و نسبت دادن آن دو به یک فرد، نادیده گرفتن و انکار واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی، نشناختن عمدی و یا سهوی ساختار طبقاتی و اختلافات و برخورد‌های طبقاتی در جامعه شوروی است. گورباچف بیش از آن‌که عامل تحول باشد محصول تحول طبقاتی و اجتماعی در جامعه شوروی بود که نطفه‌های آن مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی منعقد شد، همراه با سایر تحولات طبقاتی و اجتماعی حرکت کرد و بالاخره در اثر عوامل مختلف داخلی و جهانی بر دیگر تحولات توفیق یافت. آنچه که



نه خواستار کاستن قدرت حزب و ایجاد امکان برای انتقاد از رهبری - تصحیح خط مشی - ایدئولوژی در چارچوب حفظ نظام اجتماعی - اقتصادی - شوروی و ایدئولوژی کمونیسم. آنچه که در شوروی رخ داد تحولی بود کاملاً اساسی، بنیادی با انگیزه‌ها و علل تعیین‌کننده اقتصادی و طبقاتی، که در آن «طبقه جدید» نقش اصلی را به عهده داشت

موجب انضمام اقتصادی و اجتماعی جمهوری‌های شوروی چه به صورت جمعی و چه به صورت تک‌تک به سرمایه‌داری جهانی در زمینه خارجی و استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری در داخل شد و در این میان مسأله «اصلاحات» و یا «ارزش‌ها» مطرح نبود.

آنچه که رخ داد نشانه‌ای از آن بود که پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی طبقه جدیدی در این کشور متولد شد و رشد یافت و گروهی از انسان‌ها به علت مقام و موقعیت خاص در جامعه، سازمان‌های حزبی و

رخ داد حاصل تحولات طبقاتی بود و نه نتیجه اعتقادات فردی. آنچه که به نام اصلاحات و ارزش‌ها به گورباچف نسبت داده می‌شود، نه فقط تضاد و اختلافی با هم نداشتند بلکه هماهنگ و مکمل یکدیگر بودند و در عمل آنچه که طبقه جدید که پایگاه اجتماعی و خاستگاه گورباچف می‌خواست، عملی شد.

گورباچف نه می‌توانست و نه می‌خواست پاپ و یا لوتر باشد. او نه در پی حفظ نظام اجتماعی - اقتصادی شوروی و ادامه سلطه مطلق رهبری حزب کمونیست بر جامعه شوروی بود و

دولتی (اداری و نظامی) توانستند سهم بیشتری از محصول کار جامعه را تصاحب کرده و امتیازات مادی فراوانی به دست آورند. این طبقه در دوران استالین و پس از آن رشد کرد و برای تثبیت قدرت خود در سرزمین‌های اتحاد جماهیر شوروی، قومیت روس و فرهنگ روسی را به عنوان ابزار به کار گرفت. اساس سازمانی قدرت این طبقه «حزب» بود که به مثابه عامل حفظ قدرت و وحدت در اتحاد جماهیر شوروی پس از انحلال سازمان‌های ملی و محلی با تشکیل سازمان حزب سراسری در همان سال‌های اول تشکیل دولت شوروی به وسیله کمیته مرکزی و سایر سازمان‌های وابسته به آن قدرت اقتصادی سیاسی، نظامی و اداری را در دست گرفت. در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم این طبقه جدید توسعه یافت و در جامعه روسیه شوروی افراد، گروه‌ها و اقشاری بدان منضم شدند که در حزب مقام و موقعیتی نداشتند، اما خواستار آن بودند که ضمن کوشش برای تصرف مقامات حزبی، با کاهش قدرت حزب که در اختیار کادر قدیمی بود، برای حفظ و توسعه امتیازات مادی خود همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای سرمایه‌داری استعماری را به وحدت با استعمار سرمایه‌داری مبدل کنند. مبارزه گورباچف با پاره‌ای از رهبران و کادر حزبی که به علت فساد اداری و حزبی پایگاهی در میان مردم نداشتند، در حقیقت مبارزه درونی طبقه جدید و مبارزه میان جناح تازه به دوران رسیده‌ها با کادر قدیم طبقه جدید بود. هر دوی این بخش از طبقه جدید سال‌ها بود با ایده‌آل سوسیالیسم و انقلاب جهانی وداع کرده بودند، می‌توان گفت که برزنف آخرین نماینده کادر قدیم طبقه جدید و گورباچف اولین نماینده تازه به دوران رسیده‌ها طبقه جدید در رهبری حزب و دولت شوروی و سیاست‌های آقای گورباچف ادامه همان سیاست‌های طبقه جدید، در شرایط جدید بود نه کمتر و نه بیشتر. زیرا پایگاه اجتماعی وی همان طبقه‌ای بود که پس از انقلاب اکتبر به وجود آمد و قدرت گرفت. طرفداران گورباچف به طور عمده در خارج از حزب قرار داشتند و به این جهت قشری از طبقه جدید که گورباچف نماینده آنان بود می‌کوشد ارگان‌های تصمیم‌گیری را به خارج از حزب منتقل کرده و مرحله به مرحله از قدرت

سازمان حزب بکاهد. هر دو جناح طبقه جدید بر فرهنگ و قومیت روس متکی هستند. سیاست خشم دولت گورباچف در برابر قیام مردم جمهوری‌های شوروی مورد تأیید کامل و در جهت طرح‌های سلطه‌گری سرمایه‌داری جهانی قرار گرفت.

## آن‌کس، یا آن گروهی کسکه از آزادی و حاکمیت مردم سخن می‌گوید، باید حاکمیت و مالکیت جامعه را نه فقط در زمینه سیاسی، بلکه در زمینه اقتصادی نیز بپذیرد

تمایل به سازش و کنار آمدن با استعمار سرمایه‌داری جهانی به حساب و خرج انقلاب‌های ضداستعماری و ضداستعماری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، حتی از طرف لنین تأیید می‌شد. این کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تحت هدایت لنین بود که بر سر انقلاب گیلان با استعمار انگلستان معامله کرد و مانع از این شد که کارگران باکو با پول و اسلحه و داوطلب به کمک میرزا کوچک خان و انقلاب گیلان بیایند. (۲)

این دولت شوروی تحت رهبری استالین بود که به عواملش در ایران (رهبری حزب توده) دستور داد با نهضت ضداستعماری مردم ایران (برای ملی کردن صنایع نفت و علیه استعمار سرمایه‌داری انگلستان) به رهبری دکتر مصدق و با دولت ملی ایشان مخالفت و ضدیت کنند و همین دولت شوروی بود که بلافاصله پس از پیروزی کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سال

۱۳۳۲، با دولت کودتا و شاه معدوم به همکاری و دوستی پرداخت و در سال‌های بعد همکاری خود با رژیم سلطنت استعماری در ایران را توسعه داد.

سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز که خروشچف منادی آن شد، بیان آشکار تمایل طبقه جدید شوروی به ادامه و تشدید همکاری با دول سرمایه‌داری استعماری بود.

زمانی که گورباچف با حمایت و همکاری تام و تمام طبقه جدید به انجام «اصلاحات» سیاسی پرداخت، مورد پشتیبانی صمیمانه رهبران دول سرمایه‌داری استعماری که به خوبی می‌دانستند جهت حرکت «اصلاحات» چیست، قرار گرفت. در موارد مشابه نیز رفتار سران دول سرمایه‌داری تکرار چنین روشی است. این کارآزمودگان پرتجربه وقتی از جهت حرکت مطمئن باشند و یا حتی اگر احتمال دهند که حرکت اجتماعی و سیاسی در یک کشور، جهت «مطلوب» و «مناسب» دارد از تملق‌گویی و مدهانه‌های حساب شده زودگذر درباره رهبران آن ابا و امتناعی ندارند.

برای موجه نشان دادن چهره گورباچف در افکار عمومی غرب و به طور غیرمستقیم اعلام همکاری و ابراز لطف و تشویق نسبت به طبقه جدید روسیه «... جورج بوش در یک مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سفید آرزو کرد که موضع میخائیل گورباچف در شوروی همچنان نیرومند و پایدار بماند و اضافه کرد:... امیدوارم که نه تنها بر سر قدرت باقی بماند، بلکه همچنان نیرومند باشد، زیرا که بقای او به نفع ماست» (۳) «... سخنگوی وزارت خارجه شوروی نیز گفت که: همه از گورباچف حمایت می‌کنند از «جورج بوش» رئیس جمهوری آمریکا گرفته، تا میتران و خانم تاچر...» (۴) کافی است درباره تاریخچه و علل حمایت اقتصادی و سیاسی محافل مالی و سران اجتماعی کشورهای سرمایه‌داری غربی از رهبری دولت روسیه شوروی و کشورهای اروپای شرقی در جهت حرکت به سوی نظام استعماری سرمایه‌داری جهانی تأمل شود، تا روشن گردد که تغییرات و یا «اصلاحات» در روسیه نه نتیجه «کیاست و زیرکی» این و یا آن فرد، بلکه حاصل یک سلسله جریانات اقتصادی و سیاسی در صحنه ملی و جهانی بود که

ریشه‌های آن را باید در ساختار طبقاتی جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استراتژی جدید استعمار سرمایه‌داری جست.

سقوط گورباچف برخلاف آنچه که تبلیغ می‌شد و می‌شود نتیجه تعارض اصلاحات و ارزش‌ها نبود بلکه زمانی صورت گرفت که گورباچف «ارزش مصرف» خود برای طبقه جدید را از دست داده بود و وابستگان جناح خارج از حزب که توانسته بودند قدرت مالی و سیاسی قابل توجهی به دست آورند، خواستار آن شدند که سازمان دولت را نیز تمام و کمال در اختیار بگیرند و به نفوذ کادر قدیمی در حزب و دولت خاتمه دهند. برای انجام این مأموریت، یلتسین بر سر کار گذاشته شد و توانست کادر قدیمی حزب را سرکوب کند. طبقه جدید، با اتکا به قدرت سیاسی و اداری دولتی توانست به غارت اموال مردم فقیر روسیه، انباشت ثروت و سرمایه ادامه داده و آن را به صورت «قانونی» درآورد و بدین دموکراسی نام نهد. محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی که طبقه جدید به وسیله حزب در جامعه شوروی به وجود آورده بود موجب نارضایتی عامه مردم و زمینه‌ای برای قبول «اصلاحات» سیاسی بود، با این تصور که با استقرار دموکراسی غربی به عمر فساد اداری - نظامی و حزبی طبقه جدید خاتمه داده می‌شود و مالکیت و حاکمیت توده مردم بر وسایل عمده تولید تثبیت و آزادی‌های سیاسی، فرهنگی و حقوق بشری تضمین خواهد شد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که اصولاً نمی‌توان اصلاحات و ارزش‌ها را به عنوان دو مفهوم متضاد در مقابل هم قرار داد. ارزش‌ها اصول ثابت و پایدار اخلاقی و اجتماعی هستند که در چارچوب همان ارزش‌ها انجام می‌گیرند، نه در رد و نفی آن. به این جهت در هیچ جامعه‌ای و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان این دو مفهوم را مغایر و مخالف هم دانست، مگر این‌که در پشت کلمه و مفهوم «اصلاحات» و «ارزش‌ها» مقاصد و نظریات طبقاتی پنهان شده و مراد از اصلاحات ایجاد جامعه‌ای با معیارهای اخلاقی و اجتماعی دیگری باشد، که این امر مستلزم تغییر روابط اقتصادی به صورت بنیادی است، زیرا نمی‌توان انکار کرد که میان ارزش‌ها و روابط اقتصادی افراد هر جامعه با یکدیگر و با آن جامعه پیوندی دقیق، نزدیک و باکشش

اثرات متقابل وجود دارد و اگر نظام اقتصادی تغییر کند، ارزش‌ها نیز تغییر خواهند کرد. آنچه که طبقه جدید روسیه می‌خواست، تغییر شیوه تولید، و از این طریق تغییر ارزش‌ها بود و نه اصلاحات در چارچوب ارزش‌های موجود، زیرا به حق مطمئن بود که اگر شیوه تولید و روابط اقتصادی تغییر کند، ارزش‌ها نیز تغییر خواهند کرد و برای وصول به مقصود، حرکت را از «اصلاحات» سیاسی و فرهنگی آغاز کرد و توانست مقصد اصلی، اقتصادی و طبقاتی خود را مدت‌ها از دید مردم محروم که بر اثر ستم‌های سیاسی و اقتصادی رهبری حزب و دولت و بخشی از وابستگان طبقه جدید خواستار آزادی سیاسی و فرهنگی بودند، پنهان کند.

## روند اوضاع اقتصادی و شیوه کار مسئولان اقتصادی کشور نشان می‌دهد که روند «دوقطبی» شدن در ایران ادامه خواهد یافت

در کشورهای دیگر نیز امکان دارد طبقه حاکم و یا بخشی از آن که خواستار تغییر روابط اقتصادی در جهت منافع طبقاتی خاص خودش است، به همین طریق اقدام کند «اصلاحات» بگوید اما تغییر روابط اقتصادی و تأمین و تثبیت منافع طبقاتی را بخواهد و بخش دیگری از طبقه حاکم نیز برای حفظ منافع طبقاتی خود را مدافع «ارزش‌ها» قلمداد کند ارزش «بگوید» اما ثروت «بخواهد» ولی هر دو از طرح مسایل و مشکلات عامه مردم فقیر و محروم و غلط و نارسا بودن شیوه تولید و علل ثروتمند شدن

ثروتمندان و فقیرتر شدن فقرا طفره بروند. زیرا طرح این مسایل می‌تواند موجب بروز اعتراضات اجتماعی و به خطر افتادن منافع مشترک طبقاتی آنها بشود.

تردید نیست که تغییر و تحول در همه جوامع انسانی امری دائمی است که متناسب با ساختار طبقاتی، بافت اجتماعی و رشد فرهنگی انجام می‌گیرد و با ضروریات اقتصادی همان جامعه در رابطه است. آنچه که مهم است شناختن جهت تغییرات و تحولات و دخالت آگاهانه در روند تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. نقش آگاهی اجتماعی و طبقاتی و بر این اساس کار فرهنگی را در رویدادهای اجتماعی نمی‌توان انکار کرد، با توجه به این مسأله است که محافل و گروه‌های سیاسی برحسب وابستگی طبقاتی و آگاهی فرهنگی به تبلیغ نظریات خود می‌پردازند تا از طریق نفوذ فرهنگی در اراده اکثریت جامعه، امیدوار و یا ناامید کردن آنان از آینده بر مسایل سیاسی و اقتصادی اثر بگذارند. بحث بر سر شباهت اوضاع ایران با دوره پایان اتحاد جماهیر شوروی نیز تبلیغی آگاهانه است تا کل بحث به برخورد کلی و عام در باب اصلاحات و ارزش‌ها، آن هم فقط در زمینه سیاسی و فرهنگی محدود و خلاصه شود و در همان حال اقشار و وابستگان طبقات مسلط و غارتگران اموال مردم به آینده‌ای مطمئن امیدوار باشند و متقابلاً شور و شوق و امید به آینده‌ای رها از فقر و ظلم و رها از استثمار داخلی و استثمار خارجی که می‌تواند نیروی محرکه توده‌های وسیع محرومین گردد، تضعیف شود.

### سه گروه متخاصم و یک منفعت مشترک!

ما در جامعه‌ای به سر می‌بریم که به شدت به سوی دو قطبی شدن حرکت می‌کند و فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند. در یک گزارش رسمی می‌خوانیم: «متأسفانه شکل اقتصاد ما که در دهه ۶۰ به شکل لوزی بود اینک به شکل مثلث درآمد، به این معنا که ۲۰ درصد مردم ۸۰ درصد ثروت جامعه و ۸۰ درصد مردم ۲۰ درصد ثروت جامعه را در اختیار دارند...» (۵) در یک طرف اقلیتی مرفه و ثروتمند و در طرف دیگر اکثریتی مرکب از اقشار و طبقات مختلف از جمله

زحمتکشان تهیدست قرار دارند که با وجود تلاش، هر روز از نظر اقتصادی فقیرتر می‌شوند. توجهی به روند اقتصادی و چگونگی کار مسئولین اقتصاد کشور هم نشان می‌دهد که روند دوقطبی شدن ادامه خواهد یافت و تشدید خواهد شد. استقراض و واگذاری منابع اقتصادی و معادن کشور به سرمایه‌های خارجی، ورود ایران به سازمان تجارت جهانی نه فقط مرهمی بر جراحات نخواهد بود، بلکه به شکاف طبقاتی میان زحمتکشان تهیدست و طبقه ثروتمند و مرفه خواهد افزود. زحمتکشان تهیدست از کارگران، کشاورزان، فرهنگیان و تولیدکنندگان کوچک، اقشار متفاوت از کارمندان و مشاغل گوناگون مانند پزشک و مهندس و گروه‌های روشنفکری و گروه‌های متنوعی که هر روز بر کثرت آنها افزوده می‌شود، و نیز انبوه بیکاران تشکیل می‌شود. با توجه به ارقامی که فوقاً ذکر شد خوانندگان عزیز خود می‌توانند با یک محاسبه ساده فاصله شکاف طبقاتی میان وابستگان این دو طبقه را محاسبه کنند. توجه به این نکته هم که بخش بزرگی از زحمتکشان تهیدست اصولاً درآمدی ندارند و به حمایت خانواده وابسته‌اند اما در همین حال بخشی از ثروت‌ها و سرمایه‌های اقلیت ثروتمند و مرفه در خارج از کشور انباشت شده و می‌شود، می‌تواند وضع را روشن‌تر کند.

در اقلیت ۲۰ و به قولی ۱۵ درصدی جمعیت ایران که اقشار ثروتمند از طبقات مختلف و بخشی از طبقه متوسط را در بر می‌گیرد به طور عمده می‌توان سه گروه اجتماعی - اقتصادی را تشخیص داد. مرزبندی این گروه‌ها با یکدیگر کاملاً مشخص و معین نیست، زیرا در بسیاری موارد علاوه بر چند شغلی بودن وابستگان به این طبقات، روابط مالی و خویشاوندی نسبی و سببی، وابستگان این سه گروه را به صورتی نامرئی اما مستحکم به هم پیوند می‌دهد. وجود این روابط موجب شده که مرز مشخصی نیز بخش دولتی را از بخش خصوصی جدا نکند. این سه گروه عبارتند از سرمایه‌داران تجاری سنتی، سرمایه‌داران صنعتی و طبقه جدید. در بررسی ساختاری این گروه‌بندی باید افزود که سرمایه‌داران تجاری به طور عمده واردکنندگان کالای خارجی و سرمایه‌داران صنعتی از نظر فنی و مالی خواستار

همکاری با سرمایه‌های خارجیند و طبقه جدید از اقشار مختلف که به مناسب مقام و موقعیت خود در سازمان دولت و جامعه ثروتمند و سرمایه‌دار شده‌اند، تشکیل می‌شوند. در میان هر سه گروه، دلالان، صاحبان مراکز توزیع، صاحبان نمایندگی فروش کالاهای خارجی و... دیده می‌شوند. این سه گروه مشترکاً قدرت اقتصادی را در دست دارند، با این تفاوت که در

## نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که اصولاً نمی‌توان «اصلاحات» و «ارزش‌ها» را به عنوان دو مفهوم متضاد در مقابل هم قرار داد

حال حاضر سلطه با سرمایه تجاری سنتی است و سرمایه صنعتی وابسته برای توسعه قدرت اقتصادی خود تلاش می‌کند و بدین منظور در پی به دست آوردن مواضع مستحکم در سازمان قانون‌گذاری و اجرایی است. از این نقطه نظر، سرمایه تجاری سنتی که زمانی مهاجم بود مدافع است و سرمایه صنعتی وابسته که زمانی مدافع بود مهاجم شده است. وابستگان طبقه جدید نیز برحسب روابط مالی و خویشاوندی و «آینده‌نگری»، گروهی بدین و گروهی بدان جناح پیوسته‌اند و بخش دیگر نیز منتظر وقایعند تا با «فاتح» کنار بیایند. در غوغای برخورد این

گروه‌ها از «اصلاحات» و «ارزش‌ها» سخن فراوان گفته می‌شود، اما محتوای این سخن‌ها و شعارها به مسایل فرهنگی و سیاسی محدود مانده و کسی و یا سازمانی به صراحت نمی‌گوید که مراد از اصلاحات و با ارزش‌ها در زمینه اقتصادی چیست؟ احزاب و سازمان‌ها و مطبوعات وابسته این گروه‌ها ترجیح می‌دهند مسایل فرهنگی و سیاسی را به تفصیل بررسی کنند. اما بررسی علمی و دقیقی درباره علل فقر، علل بیکاری، علل افزایش این دو پدیده و مسأله فرار سرمایه‌ها نمی‌کنند و با این‌که به افزایش شکاف طبقاتی و اقتصاد بیمار اشاره می‌شود، (۶) برخورد میان گروه‌های مهاجم و مدافع تنها در زمینه سیاسی و فرهنگی انجام می‌گیرد (۷) چون ممکن است که اگر جدال به زمینه اقتصادی کشیده شود ناچار روابط مالی و درونی هر گروه و جناح رقیب، چگونگی جمع‌آوری ثروت‌ها و سرمایه‌ها و میزان آنان در هر سه گروه فاش شود که این امر از نظر اجتماعی به ضرر هر سه گروه خواهد بود.

اما برای توده‌های وسیع و محروم مراد از اصلاحات رفع بلای فقر و بیکاری و مراد از ارزش‌ها حفظ حرمت انسانی و صیانت از حق حیات انسان‌هاست و این دو مفهوم نه فقط در زمینه سیاسی و فرهنگی، بلکه در زمینه اقتصادی نیز با یکدیگر مغایرت و تضاد ندارند، بلکه مکمل و مؤید یکدیگرند.

در حال حاضر ابتکار عمل در صحنه‌های سیاسی و فرهنگی در دست وابستگان سرمایه‌داری صنعتی وابسته و جانبداران واگذاری معادن ایران به سرمایه‌های خارجی قرار دارد که در زمینه واگذاری‌های بی‌سر و صدا و اقدامات سیاسی پر سر و صدا قدم به قدم پیش می‌روند و در هر مرحله سیاستمدارانی را که تاریخ مصرفشان تمام شده کنار می‌گذارند. تصور این قشر از آینده، الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی، توسعه خصوصی‌سازی و تثبیت روابط سرمایه‌داری وابسته است و برای وصول به این هدف، تا زمانی که با مانعی جدی روبرو نشود به صورت مسالمت‌آمیز و قانونی عمل خواهد کرد. اما اگر با اعتراض محرومین و بیکاران به طور سازمان یافته مواجه شود از به کار بردن زور و قهر هم خودداری نخواهد کرد، زیرا در هر حال منافع

طبقاتی تعیین کننده‌اند. شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که به یک و یا هر سه گروهی که نام برده شده‌اند متکی شوند با توجه به تغییر استراتژی این گروه‌ها برای حفظ منافع طبقاتی، تاریخ مصرف محدود و معینی خواهند داشت.

توجه به افزایش فقر عامه و بیکاری (۸) چه در میان کشاورزان و کارگران و چه در میان روشنفکران و تحصیل کرده‌ها و پاره‌ای مسایل اجتماعی - اقتصادی دیگر نشان می‌دهند که جامعه ما به سوی بحرانی اقتصادی با عواقب سیاسی و اجتماعی پیش می‌رود. ادامه روند اقتصادی - اجتماعی جامعه ما نشان می‌دهد که حل مشکل فقر و بیکاری و تلاش در جهت رهایی از استثمار داخلی و استعمار خارجی به عنوان مهم‌ترین خواست اکثریت محروم، اساسی‌ترین موضوع اجتماعی ماه‌ها و سال‌های آینده کشور ما خواهد بود. ممکن است کسانی از گروه‌های حاکم در آرزوی یلتسین و محافظی از ملی‌گرایان نژادی در آرزوی بوتین برای جامعه ما باشند و در جهت پوشاندن مقاصد و اهداف طبقاتی خود، اصلاحات را تغییراتی سطحی و محدود در زمینه سیاسی و فرهنگی و همکاری با سرمایه‌های خارجی و حفظ شیوه تولید مستعمراتی بدانند، اما با عنایت به سابقه تاریخی اعتراضات اجتماعی و قیام‌های مردمی در ایران و توجه عامه مردم محروم به این نکته که ادامه شیوه تولید مستعمراتی، تلاش برای توسعه سرمایه‌داری وابسته و افزایش سلطه سرمایه‌داران خارجی، راهی برای رهایی از فقر عامه نیست، می‌توان گفت آن‌چه که در روسیه به صورت تراژدی رخ داد در جامعه ما حتی به حالت کم‌دی هم تکرار نخواهد شد. تجربه اعتراض‌ها و جنبش‌ها و قیام‌هایی که از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در کشور ما رخ داده است این حقیقت را برای توده مردم محروم آشکارتر ساخته که «دستی که نام می‌دزدد نمی‌تواند آزادی ببخشد» و آن‌کس و یا آن گروهی که از آزادی و حاکمیت مردم سخن می‌گوید باید حاکمیت و مالکیت جامعه را نه

فقط در زمینه سیاسی، بلکه در زمینه اقتصادی نیز بپذیرد، زیرا عامه مردم خواهان دموکراسی به معنای کامل و درست آنند و نه دموکراسی آتنی که بر کار بردگان استوار بود و نه دموکراسی سرمایه‌داری که دچار تضاد درونی است. دموکراسی سرمایه‌داری در حالی که در زمینه سیاسی مدعی پذیرفتن رأی اکثریت است در زمینه اقتصادی حاکمیت و مالکیت یک اقلیت را تضمین می‌کند و از این طریق سلطه خود را به زمینه سیاسی نیز تعمیم می‌دهد. بدین سخن باید اضافه کرد که دوران محدود کردن «ارزش‌ها» به مسایل سیاسی و فرهنگی نیز در شرف اتمام است و آن‌کس و گروه که خواستار سلطه فضایل و مکارم اخلاقی و جلوگیری از فساد در همه اشکال آن در جامعه ما باشد باید در جهت برطرف کردن علل فقر و بیکاری، زمینه مادی و اقتصادی آن را فراهم کند. در ایران بر خلاف شوروی سابق مسأله تغییر شیوه تولید مطرح نیست. بلکه جابه‌جایی و به دست گرفتن قدرت دولتی و سلطه اقتصادی (و یا دفاع از آن) میان سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی مطرح است (۹) اما باید این حقیقت را نیز پذیرفت که در خارج از این گروه‌ها و وابستگان آنان، مردان و زنان شریف، معتقد و متعهد نیز وجود و حضور دارند که با تفکری اخلاقی و انسانی در باب اصلاحات و ارزش‌ها در مبارزات اجتماعی شرکت می‌کنند. اما این حقیقت نیز وجود دارد که نظریات این افراد در حال حاضر تعیین‌کننده نیست و مرحله به مرحله از جانب جناح‌های اقتصادی کنار گذاشته می‌شوند. افراد و اقشاری از طبقه زحمتکشان نهیدست و یارانشان در سطوح مختلف جامعه و در سازمان‌های سیاسی و اجتماعی که به حرمت انسانی، مساوات و عدالت اعتقاد دارند هنوز، در برابر حرکت‌های سرمایه‌داری و سرمایه صنعتی استراتژی مشخصی برای حفظ منافع توده‌های زحمتکش و فقیر ندارند و فعالیت‌هایشان در دفاع از مردم محروم و اعتقادات‌شان از دلسوزی‌ها، اظهارنظرها و هشدار دادن‌ها تجاوز نمی‌کند. اگر این

دلسوزی‌ها و هشدار دادن‌ها در جهت لزوم استقرار عدالت اجتماعی همراه با تعیین استراتژی برای رهایی عامه مردم از فقر نباشد، ممکن است به حد تبلیغات دوره‌ای یک جناح اقتصادی تنزل کند، همچنان که ممکن است یک جناح اقتصادی دیگر از آزادی سخن بگوید اما مرادش آزادی سرمایه و سازمان دادن شکل نوینی از استثمار باشد و نه آزادی عامه مردم از فقر و استثمار.

اگر مراد از عدالت اجتماعی و آزادی تعمیم حاکمیت و مالکیت جامعه از زمینه سیاسی به زمینه اقتصادی باشد، این دو مفهوم نه فقط به مانند مفاهیم اصلاحات و ارزش‌ها تضادی با هم ندارند بلکه مکمل و تضمین‌کننده یکدیگر نیز می‌باشند.



زیرنویس:

- ۱- کیهان، یادداشت روز ۷۹/۲/۲.
- ۲- روآسانی - شاپور، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی - اولین جمهوری شوروی در ایران چاپ دوم، تهران ۱۳۴۸.
- ۳- اطلاعات، ۱۰ بهمن ۱۳۴۸ (ارتش شوروی به محاصره بندر باکو از سوی کشتی‌های غیرنظامی پایان داد).
- ۴- اطلاعات، ۱۰ بهمن ۱۳۴۸ (ژنرال‌های شوروی بر حضور ارتش این کشور در آذربایجان تا استقرار کامل نظم تأکید کردند).
- ۵- کیهان، ۷۹/۲/۲۱ گزارش تکان‌دهنده از افزایش شکاف طبقاتی، بیکاری، فقر و مسایل منکراتی توسط معاون سازمان بهزیستی ارائه شد.
- ۶- کیهان، ۷۹/۱/۴ اطلاعیه روابط عمومی و ارشاد وزارت امور اقتصادی و دارایی - کیهان ۷۹/۳/۱ خاتمی: «درمان اقتصاد بیمار کشور مهم‌ترین کار امروز دولت است».
- ۷- اخبار اقتصاد، ۷۸/۱۱/۲۰ احزاب سیاست را به اقتصاد ترجیح داده‌اند.
- ۸- رسالت، ۷۹/۳/۱۲ دکتر حسین عظیمی در همایش چالش‌های امروز ایران: «نرخ بیکاری اشکار ۱۷٪ و بیکاری پنهان حداقل ۳۰٪ است».
- ۹- ماهنامه گزارش، اردیبهشت ۷۹ شماره ۱۱۱ - ماهیت واقعی جریان اصلاح‌طلبی کنونی ایران - اخبار اقتصاد، ۷۸/۹/۲۱ محمدرضا اکبرآبادی، بورژوازی تجاری سستی به عنوان طبقه مسلط اجتماعی.